

هو العليم

نقد نظر مرحوم آخوند در مقدمات حکمت

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقید -

جلسه صدوسی و هشتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد که طبیعت مهمله عبارت است از اسمی که دال بر حقیقتی باشد بدون لحاظ اطلاق بر مصادیق و عدم اطلاق بر مصادیق؛ این طبیعت، می شود طبیعت مهمله. بناء علی هذا، رجل اسم است برای فردی، دارای خصوصیات حیوانیت و انسانیت، جنسیه و فصلیه و این طبیعت، دال بر فردی از افراد نیست و همین طور اقتضای عدم دلالت فردی را هم نمی کند. لاقتضاء است بالنسبه به اطلاق بر مصادیق و عدم اطلاق بر مصادیق. این می شود لا بشرط مقسمی در طبیعت مهمله.

نظر مرحوم آخوند در مقدمات حکمت

مرحوم آخوند در کفایه، اطلاق را مشروط به احراز مقدماتی می داند:

مقدمه اول از مقدمات حکمت این است که متکلم در مقام بیان مراد باشد؛ در مقام بیان مراد جدی؛ این مقدمه اول است. بناء علی هذا لو انتفی

هذه المقدمة و متکلم در مقام بیان نباشد، بلکه در مقام اجمال یا اجمال باشد در این صورت اطلاق منعقد نخواهد شد.

مقدمهٔ دومی را که مرحوم آخوند می‌فرمایند، این است که یک قرینهٔ معینه یا مقیده‌ای، چه حالیه و چه مقالیه برای مصداق متعین، وجود نداشته باشد. که در صورت وجود قرینه، لفظ معنون در قضیه، منصرف به فرد متعین خواهد بود. البته راجع به اینها صحبت می‌شود؛ الان فعلا در مقام عدّ مقدمات حکمت صحبت می‌کنیم. حالا این قرینه یا قرینهٔ متصله باشد یا قرینهٔ منفصله باشد، مقامیه باشد یا مقالیه باشد، اینها تفاوتی ندارد. در این دو مقدمه، مرحوم شیخ انصاری هم موافق با احراز این دو مقدمه هستند. در بحث تقریرات در آنجا مطالعه کنید، در آنجا مرحوم شیخ این دو مقدمه را ذکر می‌کند. بنابر تقریراتی که الان هست.^۱

مقدمهٔ سوم که مرحوم آخوند مطرح می‌کنند، این است که در مقام مخاطب این لفظ معنون در قضیه،

^۱ مطارح الأنظار، ج ۲، ص ۲۵۹.

منصرف به فرد متقین الثبوت نباشد. چون اگر
 انصراف در اینجا حاصل شود، در مقام احراز شمول
 در اینجا اخلال به غرض مولا لازم می‌آید. غرض
 مولا شمول طبیعت مطلقه است نسبت به جمیع افراد
 و مصادیق؛ اما فرد متقین الثبوت که منصرف الیه در
 عنوان معنون در قضیه است، موجب انصراف طبیعت
 مهمله و مطلقه بالنسبه به آن مصداق خاص خواهد
 بود. بناء علی هذا چنانچه مولا در مقام شمول این
 عنوان به جمیع افراد علی حد سواء باشد، این
 انصراف موجب اخلال به غرض است. فرض کنید
 که از رقبه مؤمنه صحبت شده است و در بین
 صحبت، بعد از طی صحبتی مولا می‌گوید: **أَعْتَقَ**
رَقَبَةً؛ خُب اینجا در مقام مخاطب این انصراف پیدا
 می‌کند به همان فرد متیقن الثبوتی که با اتیان به آن
 فرد متیقن الثبوت علم به براءت ذمه برای انسان
 حاصل می‌شود. در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که
 اطلاق در اینجا محرز است و مقدمات حکمت در
 اینجا احراز شده است؛ بلکه در اینجا صحبت در این
 انصرافی است که آن انصراف منافات دارد. این را

مرحوم آخوند می‌فرمایند.^۱

یا مثالی زدند در مورد روایتی از امام صادق علیه‌السلام است در مورد شک در صلاة و قاعده فراغ. وقتی که از حضرت سؤال می‌کند که مردی داخل در اقامه است و شک در اذان می‌کند؛ حضرت می‌فرمایند: «**یَمْضِیْ عَلٰی صَلَاتِهِ**» بعد عرض می‌کند که در قرائت است، شک در اقامه می‌کند؛ حضرت می‌فرمایند: «**یَمْضِیْ**». بعد عرض می‌کند که در رکوع است، شک در قرائت می‌کنم. حضرت می‌فرمایند: «**یَمْضِیْ**» - که این را ما در قاعده فراغ هم خواندیم - بعد عرض می‌کند در سجود هستم و هلم جرّا. تا اینکه حضرت می‌فرماید: «**یَا زَرَّارَةُ إِذَا خَرَجْتَ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ دَخَلْتَ فِيْ غَیْرِهِ فَشُكُّكَ لَیْسَ بِشَيْءٍ**».^۲ خُب این روایت که حضرت می‌فرمایند: «**إِذَا خَرَجْتَ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ دَخَلْتَ فِيْ غَیْرِهِ فَشُكُّكَ لَیْسَ بِشَيْءٍ**» شیء در اینجا اطلاق دارد بالنسبه به جمیع الاشیاء و العبادات. آیا ممکن است ما بگوییم این روایت به اطلاق خود شامل می‌شود شک در

^۱ . کفایة الأصول، ص ۲۴۷.

^۲ . وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۳۷.

طواف را وقت دخول در سعی؛ یا شک در صلاة ظهر را بعد از دخول در صلاة عصر. اگر در صلاة ظهر کسی شک کند و الان داخل در صلاة عصر است؛ آیا می‌توانیم به او بگوییم که **فامض علی ما أنت فيه و لا تلتفت الی صلاة الظهر و لا تلتفت الی الشیء.**

این را نمی‌توانیم بگوییم. به جهت اینکه در اینجا فرد متیقن به عنوان مقام مخاطب و مورد بحث، صلاة است. فرد متیقن، صلاة است و **«شیء»** دلالت بر اجزای صلاتیه دارد و ما دلیلی نداریم که **«شیء»** در اینجا به مقتضای اطلاق، دال بر جمیع عبادات است. این را می‌گویند مقام مشافهه و مقام مخاطب. بناء علی هذا این قید سوم و این مقدمه از مقدمات را مرحوم آخوند اضافه بر مقدمه ثانیه، بنابر تقریرات مرحوم شیخ و مشهور اضافه کردند. فعلا بحث در این را برای بعد می‌گذاریم.

اشکال بر مقدمه سوم مرحوم آخوند

اما اشکالی که بر مرحوم آخوند وارد می‌شود این است که اگر این قرینه‌ای که در مقام مخاطب، حکایت از انصراف طبیعت مطلقه می‌کند بر فرد خاص، به حدی برسد که این به عنوان قید مقید

موضوع و قیدِ مقیّد طبیعت مهمله مطرح باشد، حُب در اینجا فرقی با مقدمه ثانی ندارد. در مقدمه ثانیه مرحوم شیخ و غیر ایشان قائل به عدم انعقاد اطلاق هستند با وجود قرینه مقیّده داخلیه او خارجیه، متصله او منفصله. و این فرد متیقن الثبوت که شما به عنوان مقدمه ثالثه برای احراز اطلاق در مقدمات حکمت ذکر می کنید، اگر به حدی برسد که به عنوان یک قرینه مقیّده مطرح باشد، حُب این، همین مقدمه ثانیه است و دیگر فرقی در اینجا ندارد؛ و اگر به حدی نرسد که موجب انصراف به فرد خاص بشود، و بلکه شک را و شبهه را در بقاء طبیعت مطلقه باطلاقه نگه دارد، حُب این، در این صورت فرد متیقن الثبوت نخواهد بود. حالا که یک فردی، فرد متیقن الثبوت است، چه دلیلی داریم بر اینکه این می تواند مقیّد باشد و موجب انصراف بشود؟! من باب مثال بین مولا و بین مخاطب، صحبت و کلام از رقبه مؤمنه است؛ بسیار خوب؛ اشکالی ندارد؛ اما این طرح کلام و این تبادل کلام در رقبه مؤمنه، منافاتی با برائت ذمه در صورت عتق رقبه کافره نخواهد

داشت. اینها منافاتی ندارد؛ [البته] اگر لحن کلام
[این گونه باشد.]

تأثیر شرائط تخاطب در اطلاق

در لحن کلام من خیلی تأکید می‌کنم آخر وقتی
که می‌گوییم لحن کلام، منظور چیست؛ این مسئله
خیلی مهم است که مسئله اطلاق، یک مسئله محدود
به یک قوانین خاص نیست که جدای از آن، هیچ
مسئله‌ای قابل طرح نباشد؛ بلکه مسئله اطلاق و عدم
اطلاق، منوط است به شرائط تخاطب و شرائط
مشافهه در تخاطب. این یکی از مسائل مهمی است
که ما مبتلا به این مسئله هستیم! وقتی راوی نقل
می‌کند از امام علیه‌السلام، که می‌فرمایند: **إذهب الی**
الطریق الکذابی؛ یک وقت این **إذهب** که امام
علیه‌السلام می‌گویند، به نحو عادی است، از این
اذهب ما استفاده و جواب نمی‌کنیم. یک وقت **إذهب**
را به نحو شدت می‌گویند، این نحو شدتی که الآن
امام می‌گویند که در روایت منعکس نیست! ما با
روایت برخورد می‌کنیم و فقط می‌بینیم در آنجا
نوشته است **إذهب**. می‌گوییم **إذهب** صیغه امر است
و امر دلالت بر وجوب می‌کند. در حالتی که امام

علیه‌السلام وقتی که **إِذْهَبْ** یا افعَل را می‌گوید، این افعَل، افعَل عادی است؛ نه افعَل بالشدة و الحدة. نه، این افعَل، افعَل عادی است. و متأسفانه از این خطاها و اشتباهات ما در روایات بسیار داریم؛ مثلاً روایت داریم امام علیه‌السلام می‌فرماید که **إِنِّي أَكْرَهُ ذَلِكَ**. حالا در صورتی که امام علیه‌السلام بفرماید: **أَكْرَهُ ذَلِكَ**، و راوی عین عبارت امام علیه‌السلام را نقل کند، باز در اینجا مشکل نیست؛ ولی یک وقت راوی از نحوهٔ صحبت امام می‌فهمد که **كَرَهُ ذَلِكَ**؛ با توجه به اینکه ما از کراهت، حرمت را نمی‌فهمیم، در صورتی که این معنا، معنای حرمت داشته باشد؛ خُب راوی حق ندارد بگوید: **كَرَهُ**. تا اینکه ما وقتی که از سایر ادله استفاده حرمت را می‌کنیم، مجبور بشویم بگوییم **كَرَهُ** در اینجا به معنای حرمت است؛ به خاطر اینکه بین این روایت و بین سایر ادله که دلالت بر حرمت می‌کند در این مورد ما وفق بدهیم. خُب راوی نباید یک هم‌چنین کاری بکند. [چون] **كَرَهُ**، دلالت بر حرمت نمی‌کند، **كَرَهُ** دلالت بر کراهت متعارف بین السنه می‌کند. اما راوی در اینجا گفته

است: کره. خُب چرا گفته است: **کره**؟! [پس] این اشتباه از راوی است و ما نمی‌توانیم بگوییم که [کراحت است.] [ولی] اگر واقعاً راوی عین مقتضیات مجلس را منعکس کرده است و واقعاً امام کراحت در وجناتشان پیدا بود، ما نمی‌توانیم در اینجا حکم حرمت کنیم. ما در اینجا باید به تعادل و تراجیح و سایر مسایل حکم کنیم.

پس یکی از مواردی که ما می‌دانیم روات اشتباه و خطا کرده‌اند، اینجاست که عین مقتضیات مخاطب را بین امام علیه‌السلام و بین مخاطبشان نقل نکردند و مثلاً از پیش خودش از روی سلیقه خودش گفته است: **إنه کره ذلک**. حالا خُب ما می‌دانیم که امام قطعاً قائل به کراحت در اینجا نیست و قائل به حرمت است؛ چون ادله قطعی داریم بر اینکه امام در اینجا در این مسئله قائل به حرمت است؛ اما راوی در اینجا به عنوان کره گفته است. خُب به عنوان کره، در اینجا دلالت بر حرمت نمی‌کند. لذا این اشکال در اینجا متوجه راوی است.

بنابراین ما در مقام اطلاق و در مسئله اطلاق این مطلب را باید مد نظر داشته باشیم که نحوه بیان مولا

با مخاطب، امام علیه‌السلام با مخاطب به چه نحو است؟ این فرد متیقن الثبوت در این مقام صحبت، ما نمی‌دانیم چه نحوه امام با این صحبت کرده است؟ اگر ما در آن مجلس بودیم [شاید طور دیگر می‌فهمیدیم!] الآن خود من در یک مجلس صحبت می‌کنم، ده جور و ده قسم مطلب در اینجا فهمیده می‌شود. یکی می‌گوید که منظور آقا این بود؛ دیگری می‌گوید که منظور آقا این بود؛ دیگری می‌گوید که منظور آقا این بود. به جهت اینکه هر شخصی با مقتضای مرتکزات ذهنی خودش و نحوه بیان مطلب و اشاراتی که متکلم در بیان مطلب دارد، یک قسم می‌فهمد؛ با اینکه متکلم یک حرف را بیشتر نمی‌زند. یک کسی دارد می‌نویسد و نگاه نمی‌کند که متکلم چه نحوه دارد صحبت می‌کند. و اینها خیلی مسئله مهمی است.

این نکاتی که ما می‌خواهیم در باب اطلاق به آن اشاره کنیم، این است که الان بحث خشک کلاسیک در بین حوزه، بر این اساس است، که این ظهور را یک ظهور غیر قابل تغییر گرفتند؛ سوای اینکه

مخاطب در مجلس حضور داشته باشد، حضور نداشته باشد، غایب باشد، حاضر باشد، مقتضیات آن زمان چیست و ... اینها هیچ در نظر گرفته نمی شود.

فقط این است که اگر روایتی از امام علیه السلام به دست ما برسد، وسائل الشیعه را باز کنیم، این روایت را اگر ما بفهمیم، این مقتضای ظهور این کلام این است که عمل کنیم. نه، این طور نیست! یک وقت امام علیه السلام یک مطلب را بیان می کند، این راوی متوجه صورت امام نیست و فقط دارد می نویسد؛ خُب این نمی داند که امام به چه نحوی این مطلب را دارند بیان می کنند؛ این فقط دارد می نویسد. یکی دارد به صورت امام نگاه می کند و خصوصیات حرکات ید، صورت، چشم، ابرو، حاجب، عین، نحوه صحبت، نحوه لسان، اینها را دارد می بیند؛ یک قسم دیگر استفاده می کند. او در روایتش می نویسد:

گَرِه، این می نویسد: **قال بالحرمة**. هر دو در اینجا نشسته اند، اما از نحوه صحبت دو نحوه استفاده می شود. اگر ما در آن مجلس حاضر بودیم و صحبت امام را با آن شخص، راجع به رقبه مؤمنه می شنیدیم، شاید ما استفاده تعین برائت ذمه در عتق رقبه مؤمن

را نمی‌کردیم. بلکه دلالت استحسانش را می‌کند؛
دلالت بر رجحان می‌کند؛ اما دلالت بر تعین، شاید
در اینجا ندارد.

لذا اینجا این مطلب را باید بگوییم که همان‌طور
که مرحوم شیخ، مقدمات حکمت را دو مقدمه ذکر
می‌کند؛ یکی اینکه متکلم در مقام بیان باشد، دوم
اینکه قرینه مقیّده برای انصراف آن طبیعت مهمله در
فرد خاص وجود نداشته باشد؛ قرینه حالیه یا قرینه
مقالیه، داخلیه أو خارجیه، متصله یا منفصله. با این
دو مقدمه، احراز اطلاق در اینجا می‌شود. بنابراین
اشکال وارد می‌شود بر مرحوم آخوند در اضافه
مقدمه ثالثه که عدم وجود فرد متیقن، در مقام
تخاطب [باشد]. اشکال بر مرحوم آخوند این است؛
که در مقام مخاطب [این فرد متیقن،] قرینه مقیّده
هست یا نیست؟ اگر قرینه مقیّده باشد، خُب این
همان مقدمه ثانیه است و اگر به حد قرینه مقیّده
نرسد، در این صورت منافاتی با اطلاق ندارد.

تلمیذ: اشکال، می‌شود اشکال علمی و در نتیجه
هیچ تأثیری ندارد؛ ایشان ذکر خاص بعد از عام

کردند.

استاد: نتیجه‌اش این است که مرحوم آخوند این را مطرح می‌کند که اگر در مقام مخاطب حتی این به حدّ قرینیت نرسد، صرف ذکر این فرد متیقن الثبوت توسط مولا، موجب انصراف طبیعت مهمله به آن فرد متیقن می‌شود. البته ما در این ذکر حرف داریم. ما می‌گوییم حتی

تلمیذ: پس اینکه می‌گویند مورد، مخصّص نیست، چیست؟! خود اصولیین هم می‌گویند که مورد مخصّص نیست.

استاد: مورد مخصّص نیست، این است که این لفظ، یک شأن نزولی دارد، فرض کنید که شأن نزولش فلان مسئله خاص است؛ این را می‌گویند که مخصّص نیست. یا اینکه فرض کنید که یک فرد متیقنی در آنجا هست. یعنی در اینجا اطلاق یا عموم را ما از آن قضیه و از آن لفظ استفاده می‌کنیم، اما اگر فرض کنید که خود آن مورد، نفس آن مورد به عنوان یک قرینه مقیّده در اینجا مطرح شد، خُب اینجا دیگر مورد مخصّصه نداریم؛ چون اصلاً قضیه راجع به این مورد آمده است و آن عنوان اصلاً راجع به آن فرد

آمده است، مثل **أكرم زیداً** می ماند. یا اینکه فرض کنید می گوئیم: **أكرم العالم** و یک عالم که زید است، بیشتر در قم نیست. خُب این در اینجا ما می گوئیم که این مورد در اینجا مخصّص است. به جهت اینکه منظور ما از عالم، زید است؛ چون غیر از زید عالم دیگری در قم نیست، لذا ما تعبیر به عالم آوردیم. اگر عالم دیگری بود، نمی گفتیم: **أكرم العالم**؛ می گفتیم: **أكرم زیداً**. در اینجا این مورد، می شود مخصّص. اما بحث در آنجایی است که نه، فرض کنید که زید به عنوان فرد متیقن است؛ اگر بگوئیم: **أكرم العالم**، این موجب نمی شود اگر ما عالم دیگری را اکرام کردیم، براءت ذمه برای ما حاصل نمی شود. این، از این باب است.

توجه راوی به مقام مخاطب در بحث

مرجّحات

تلمیذ: اگر راوی حفظ مقام نکرد و مطلبی را نقل

کرد، به ضابط بودنش ضرر نمی زند؟

استاد: ضرر می زند دیگر!

تلمیذ: پس در احراز ضابط بودن یک راوی،

بایستی این هم لحاظ بشود.

استاد: بله، اتفاقاً تمام اینها در روایات شرط است. یکی از مرجحاتی که در روایات می‌شمرند، در بحث تعادل و تراجیح، این است که یک راوی فرض کنید نقل می‌کند و می‌گوید: **سمعتُ عن الصادق علیه‌السلام أنه قال فی هذا المسئله کذا**. یک وقت می‌گوید: **سمعت من الصادق و هو يتحرک یدہ و التفتَ إلیّ و تحرک کذا و فی امامه ظرفٌ من العنب و هو کان يأکل**. خصوصیات این مجلس را ذکر می‌کند. تمام اینها در وثاقت و در رجحان روایت مؤثر است. خیلی دخیل است. این نشان می‌دهد که این شخص، حفظش بیشتر از بقیه است. یا آنکه مثلاً از راوی می‌پرسند: پیش امام صادق علیه‌السلام بودی؟ می‌گوید: بله. می‌پرسند: **خُب چه چیز جلوی ایشان بود؟** می‌گوید: **اصلاً یادم نیست**. آخر تو که اصلاً یادت نیست یک ظرف به این بزرگی، طبقی از انگور جلوی ایشان بود؛ آن وقت چطور می‌توانی کلام ایشان را نقل کنی؟! خیلی مهم است.

یک وقت بین ما و بین کس دیگر یک قضیه‌ای، اختلافی شد. من گفتم: این قضیه‌ای را که من نقل

می‌کنم، ساعتش را می‌دانم؛ ساعتش فلان وقت بود و در فلان منطقه، در کوچه، در فلان جا ایستاده بودیم؛ حتی رنگ لباسش را می‌دانم چه بود؛ رنگ شلوار آن شخصی که قضیه را برای من تعریف کرده بود می‌دانم چه بود؛ خنده‌ای را که بعدش کرد را من یادم هست. خُب من که تمام اینها را یادم هست با آن شخصی که اصلاً نمی‌داند مبتدا چه بوده است، خبر چه بوده است، اینها خیلی فرق می‌کند. یعنی از نظر وثاقت در روایت، این خیلی مهم است.

لذا الآن نحن في شرائطنا هذه لا نعتمد على نقل

قول أحد و لا نثق إلى كلام أحد في ما يروى عن الأعظم. به خاطر این مسئله که به واسطه هر کلمه و

به واسطه هر کلام و هر حرفی ممکن است یک دفعه تبدل معنا بشود. من الآن در اینجا شهادت می‌دهم و

اعتراف می‌کنم، بسیاری از اقوالی که از مرحوم والد

ما - رضوان الله علیه - در مقام جدّ نقل می‌شود، ایشان

در مقام مزاح بوده‌اند. من در اینجا به این مسئله

اعتراف می‌کنم که بسیاری از اینها مزاح بوده و

بسیاری از اینها دارای معانی دیگری بوده است؛ در

حالتی که تمام اینها الان به صورت جدّ و به صورت

یک امر واقعی مطرح می‌شود و این مشکلات را هم پیش می‌آورد دیگر! یعنی واقعاً اگر ما بر اساس مبانی اصولی و دقیق جلو بیایم، خُب کم به اشکال برخورد می‌کنیم. تا اینکه هر بی‌سر و پایی در اینجا عروسک خیمه شب بازی بشود و بخواهد تمام مبانی و تمام طرق را دست‌خوش اهواء و اهوئه نفسانی خودش قرار بدهد.

اشکال بر مقدمه اول در کلام مرحوم آخوند

مسئله‌ای که اینجا مطرح است این است که اولاً منظور از مقام بیان - با توجه به توضیحی که مرحوم آخوند، بعد می‌دهند - این نحوه است که اگر غرض متکلم احراز فرد خاصی باشد از این طبیعت مطلقه، **لَاخِلٌّ بَغَرَضِهِ**؛ به جهت اینکه قرینه‌ای وجود ندارد. اگر مولا بخواهد فرد خاصی را از آن طبیعت مطلقه بیان کند، چون قیدی را برای انصراف این عنوان به آن فرد ذکر نکرده است، لذا در اینجا **لَاخِلٌّ بَغَرَضِهِ**؛ غرض او مخلاً واقع می‌شود. پس برای اجتناب و احتراز از لغویت در کلام مولا، ما باید معتقد باشیم که مولا **عند عدم القید فی الکلام و عند عدم إدراج**

القرينة المعينة في الكلام، باید منظورش جمیع مصادیق این عنوان مطروحه در کلام باشد و **إِلَّا لِأَخْلَ** **بغرضه**؛ چون غرضش فرد خاص است و قرینه مقیده نیاورده است و وقتی قرینه مقیده نیاورد، مخاطب بنابر مدرکات عرفی و مرتکزات ذهنی، کلام را **على جميع المصاديق على حد السواء** حمل می‌کند، در حالی که منظور مولا و منظور متکلم، فرد خاص بوده است؛ این اخلال به غرض است.

بحث در نحوه احراز مراد متکلم

خُب مطلبی که الآن به نظر می‌رسد و بعد راجع به این باز بحث و صحبت می‌شود، این است اولاً مراد متکلم، چه نحوه احراز می‌شود؟ این را شما برای ما بیان کنید. شما می‌گویید که متکلم در مقام بیان مراد است، این یک...

...آیا متکلم در مقام بیان ادخال جمیع مصادیق این عنوان در تحت این عنوان است یا نه، متکلم در مقام ادخال مصادیق نیست و متکلم فقط در مقام بیان حکم مترتب بر مقام بیان مراد است؟! مراد فقط این است که طبیعت را بخواهد بیان کند لمصالح. [مثلاً]

وقتی که متکلم می‌خواهد یک مسئله‌ای را بیان کند: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى آلِ مُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾^۱ منظور چه صلاتی است؟ آیا صلاة صبح است؟ آیا صلاة ظهر است؟ صلاة عصر است؟ مراد از صلاة چیست تا اینکه بگوییم متکلم در مقام بیان است؟ مراد، نفس الصلاة است، طبیعة الصلاة است، لا فردٌ خاصٌّ من الصلاة؛ صلاة الصبح أو صلاة الظهر أو صلاة العصر أو المغرب و العشاء. نه، مراد فقط بیان صلاة است. حالا کیفیت اداء صلوات، این منوط است به وقتِ آخر. پس اینکه متکلم خصوصیات صلاة را نمی‌گوید، دلیل نیست که در مقام بیان مراد نباشد؛ پس متکلم در اینجا هازل است، متکلم در اینجا لاغی است که خصوصیات صلاة را بیان نکرده است؟! نه.

پس اشکال اولی که وارد می‌شود بر این تعریف در مقدمهٔ اولی این است؛ اینکه می‌گویند متکلم در مقام بیان مراد است باید ببینیم مراد چیست؟ آیا شما مراد مولا را می‌دانید چیست؟ شما علم دارید که مراد

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳.

مولا چیست؟ مگر شما علم به غیب دارید؟! مگر شما اطلاع بر غیب دارید؟! مگر شما اطلاع بر نفوس دارید، تا اینکه مراد مولا را بدانید؟! حالا این مسئله در مورد موالی عرفیه محرز است، تا چه رسد به مولایی که اصلاً ما اطلاع نداریم بر اینکه بیان احکام او به چه نحو است؛ مثل شارع که اصلاً اطلاع نداریم که مولا در صدد چه مقامی آمده است و این کلام را بیان کرده است. مصادیق، مورد نظر و مراد مولا است یا نه، خود نفس طبیعت مهمله، به نحو لا بشرط مقسمی، مورد نظر مولا است. این مسئله اول است. این را داشته باشید. رویش فکر کنید. إن شاء الله فردا راجع به مقام اثبات و همین طور راجع به این هم صحبت می‌کنیم.

الزام متکلم به ظهور کلامش

تلمیذ: مولی حین یتکلم فهو ملزم بظهور کلامه
 [فإذا لم يوجد قرينة] فلا بد أن يحمل [کلامه] على الإطلاق و نلزمه بأن مرادک الإطلاق.

جواب: لا، لابد أن يُحمَل على المعنى لا على الإطلاق، مثلاً إذا قال المولى: الصلاة كانت عليكم كتاباً موقوتاً. حُب إحننا نفهم من هذا الكلام أن يجب

علينا اداء الصلاة؛ أما كيفية الصلاة فهو يجب على المولى القيام به بعد. فهو لا يتكلم به الآن، لماذا إحنا نحمل على المولى هو لابد أن يتكلم فى هذه الحالة كيفية الصلاة الصبح و الظهر و العصر. لا، إحنا لا نتمكن أن نتحمل على المولى هذه. بل هو بنفس الموضوع يعنى المولى لابد أن يكون بقيام هذه؛ أن يكون أولاً معنا الصلاة بالنسبة الينا لابد أن يكون واضح و إلا لا يجزى لمولى أن يتكلم به. إلا ان يوضح هذا المقام من قبل؛ يعنى من قبل لابد أن يوضح معنا كيفية الصلاة. لهذا يمكن للمولى أن لا يتكلم؛ مثلاً يمكن الشويه الشويه. يمكن أن يكون هذا التكيف صعب بنسبة الأفراد؛ الأول مثلاً يقول: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى

أَلِّمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ الأفراد يتحملون هذا المعنى. بعد يحملون على أنفسهم القيام بهذا الواجب و بعد البكرة يقول: يجب عليكم صلاة الصبح، لا يقول صلاة الظهر و العصر؛ شويه شويه، بنحو التدريج؛ يمكن ان يكون مصلحة باداء التكيف بهذا. فعلى هذا المراد من هذه القضية فى كلام المولى ليسوا هو المصاديق بل نفس مفهوم الصلاتية.

تلميذ: [لو لم يكن احتمالٌ فى ما بين و ليس

قرينة، ما فعل؟]

استاد: هذه مسألة آخر يعنى إحنا نبحت عن كيفية الحمل إذا إحنا لم نجد قيда و قرينة على المصاديق فلا بد أن نحمل على المعنى الطبيعة المهملة. فإذا وجدنا قرينة متعيّنة لابد أن نحمل

عليه فإذا لم نجد ففي هذه الحالة انا نرجع إلى مقدمات الحكمة؛ لا من أول الأمر و بداية الأمر. يعنى إشكال التعاريف المتداول بين الألسنة الآن أنّهم فى بداية الأمر هم يرجعون هذه المقدمات و هم بالكلية يفرضون هذه المسائل التى نحن بصدد بيانها.

تلميد: در حقيقت اطلاق در آن صورتى است كه اگر اطلاق نياورد، محلّ به غرض مولا مى شود.

استاد: بله. خود ما قائل به اطلاق هستيم. منتها نه به اين كيفيت. همين فرد متيقن الثبوت كه امروز خدمتتان عرض كردم، ما قائل به همين فرد متيقن الثبوت، هستيم؛ منتها نه با مبنای مرحوم آخوند، با مبانی خودمان كه به آن مى رسيم. چون يك موقع قرينه، قرينه مقیّده است؛ خُبّ كسى كه اشكالى در اين نمى كند. در صورتى كه قرينه مقیّده باشد، **كُلّ أحد يقول بانصراف الأعمال إلى هذا المصداق؛**

در اين بحثى نيست. يك وقت قرينه، قرينه مقیّده نيست؛ يعنى به مرحله الزام نمى رسد؛ ولى باز بنابر مبنای ما همين، موجب انصراف مى شود. و اين هم بحثش مربوط به اين است كه اجراى اصول و اصول عمليه يا اصول لفظيه، در چه موردى و در چه مقامى جايز است؟ **آيا فى كل موطنٍ يُشكّ فى هذا**

الموطن ما ملتزم به اجرای اصول لفظیه یا اصول عملیه هستیم؟ یا در آنجایی که شک ما شک عقلائی باشد، احتمال، احتمال عقلائی و ملزم باشد؛ در آنجا ما به اصول لفظیه و اصول عملیه رجوع می کنیم، نه در هر موطنی که شک داشته باشیم؟ که این إن شاء الله فردا یا شنبه بحثش می شود.

تلمیذ: پس بر حسب اهمیت مورد است.

استاد: بله، مورد، مقامات، شرائط، قرائن، تمام اینها دخالت دارد.

تلمیذ: در همین مقدمه دوم که نباید در مقام قرینه باشد، علما بیان می کنند که باید فحص شود. خود این دال بر این است که ابتداءً نباید سراغ أخذ اطلاق رفت؛ باید حتماً فحص کرد. و یا حتی آن کلام مرحوم آخوند در اینکه فرد متیقن در مقام تخاطب نباشد، باز دلالت بر این فحص می کند. پس فرق آنها با کلام شما چه می شود؟

استاد: صحبت در این است که اگر شما در یک جا شک کردید؛ اگر قرینه ای پیدا نکردید، از آنجا تمسک به اطلاق می کنید. ولی ما می گوئیم اگر شک کردید، تمسک به اطلاق نمی خواهد بکنید و باید به

آن فرد متیقن الثبوت عمل کنید. اختلاف در نتیجه
در اینجاست. لذا نود درصد اطلاعات می رود کنار.
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد